

نید فور اسپید



مهدی استاد احمد

شعر طنز

مژه ای مردم که بعد از هفت سال /بایداموالش شناسایی شود

حال ما خوب است اماخواری /بایداحوالش شناسایی شود

این خبر ساده است باید علت/ جار و جنجالش شناسایی شود

محرمانه بود،باید علت/سند تو االش شناسایی شود

الغرض در فصل زیبای بهار /کیف کن از سرعت بالای کار

نگاه آخر

محمد بهشتی

ور تو بگویم که نی،نی شکتم شکر برم

برده اول: لوور در ایران

سفر وزیر خارجه فرانسه بعد از سال ها به ایران احتمالا فقط علل سیاسی داشت و همزمانی آن با افتتاح نمایشگاه لوور در موزه ملی، نیز به احتمال زیاد اتفاقی است. اما حضور او در این افتتاحیه قطعا اتفاقی نیست. بنابر پروتکل های سیاسی وقتی وزیر خارجه کشوری در مراسمی حضور می یابد که همایش نیز در این مراسم حاضر باشد. البته همه کسانی که در مراسم بودند انتظار داشتند وزیر خارجه ایران نیز در این مراسم حاضر شود ولی ایشان حضور پیدا نکرد. وزیر خارجه برای اجتناب از حضور در افتتاحیه حتما عللی داشته و به معنای سیاسی حضور یا عدم حضورش در این مراسم اندیشیده است. اما اجتناب وزیر خارجه ایران برای حضور در این مراسم، وزیر خارجه فرانسه را از شرکت محروم نکرد. چنانکه با وجود محدودیت وقت و تعجیل برای رفتن به فرودگاه، هر چند با تاخیر در نهایت خود را به مراسم رساند و توضیحات مربوط به نمایشگاه را با دقت و حوصله تعقیب کرد.

با فاصله کوتاهی پس از افتتاح نمایشگاه لوور در موزه ملی، نمایشگاهی از فرهنگ و هنر دوران قاجار در لوور لانس برگزار شد؛ نمایشگاهی با نام «اپرون اوری» «اپرون اوری گل های سرخ». نامی که ورای دغدغه های سیاسی، ایران را به حیثیت لطیفش معرفی می کند. نمایشگاهی که مقدماتش با زحمت بسیار فراهم آمد و در آن بیش از بیش از شصت موزه و مجموعه دار خصوصی سیزده کشور جهان، بیش از چهار صد و پنجاه اثر از آثار شاخص و کمتر دیده شده شان را یکجا به نمایش گذاشتند. احتمالا بنا به توصیه وزارت خارجه ایران بود که رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری در افتتاحیه این مراسم حضور نیافت چرا که همشای فرانسوی او یعنی وزیر فرهنگ فرانسه در روز افتتاحیه به مجلس احضار شده بود و این احتمال می رفت که نتواند در مراسم حاضر شود. اقرارضا روز موعود فرارسید و بر خلاف انتظار، وزیر فرهنگ فرانسه کار مجلس را ختم و خود را با عجله به لاس در فاصله دو ساعته ی پاریس رساند تا مراسم افتتاحیه را از دست ندهد. هر چند که حضور در مجلس می توانست بهانه خوبی برای اجتناب از حضور در مراسم افتتاحیه باشد، اما سخنرانی حکیمانه ایشان درباره فرهنگ ایرانی نشان داد که حضور در این مراسم برایش در اولویت بوده است. اگر این رویداد، هر رویداد دیگری به جز نمایشگاه مربوط به هنر و تمدن بود مسلما این پروتکل ها مراعات می شد و نه روز وزیر خارجه فرانسه در موزه ملی حاضر می شد و نه وزیر فرهنگ فرانسه در نمایشگاه قاجار. اما این دو مراسم نشان داد که در حال فرانسوی در امور فرهنگی تابع پلاشراط پروتکل های سیاسی نیستند و وقتی می خواهند از آستانه فرهنگ عبور کنند کش سیاست را از پای در می آورند.

به نیست ما نیز کمی اعطاف و تدبیر را به قاموس سیاسی ما اضافه کنیم. ملاقات های سوداگران ه دیپلماتی مساله حوزه سیاست است، اما فرهنگ صحنه سوداگری نیست. ای بسا فرهنگ اگر در قداومت شایسته حاضر نشود باطل السحر سوداگری در عرصه های دیگر شود. فرهنگ است که تواند پروتکل های سیاسی را که دغدغه شان «افتخار دادن» یا «افتخار ندادن» به مراسم های مختلف است به «افتخار کردن» از حضور در مراسم تبدیل کند چنانچه در دو مراسم فوق چنین کرد. خصوصا درباره فرهنگ خدمان که در پیشگاه شکوهش، جدی ترین خط قرمزها خرد و پاپیز جلوه می کنند. فرهنگی که به ما بصیرت بخشیده؛ سرحدی از بصیرت که بتوانیم از «نه ای» که می شنویم عبور کنیم و همچون «نی» طعم لذت بخش شیرین نهفته در آن را بچشمیم.

هشتگ روز

کجایی، دقیقا کجایی؟

طنزپردازان همیشه حاضر در صحنه توییتز، ۷۲ ساعت است که مشغول شوخی با خبر گم شدن سعید مرتضوی هستند. آنها خبر مربوط به صدور حکم جلب مرتضوی و «گیرنیاوردنش» را سوزو کرده اند تا هشتگ «مرتضوی» داغ و چشمه خلاقیت های طنز و شوخی شان هم جوشان شود.

اهالی توییتز فارسی کمی بعد از داغ شدن این هشتگ کم نگذاشتند و طر حسی راه انداختند به نام «جست وجوی منازل» که در توییت های خنوع کرد. خصوصا درباره فرهنگ خدمان که آنها نیست و آنقدر خانه به خانه بگردیم تا بالاخره پیدایش کنیم.

آنچه می خوانید مجموعه ای از این توییت های طنز و شوخی است که در هشتگ «مرتضوی» جمع شده و نیاز می به توضیح اضافه دیگری هم ندارد: «دکل نفتی گم شد و پیدا نشد، از پیدا شدن او با من نگین».

«به دنبال توام منزل به منزل، بریشان می روم ساحل به ساحل». «فردی به نام سعید دیربست گم شده...». «سعید مرتضوی اگه اینجا رو می خونی به تماس با بگیر، دنبالته». «سازه فهیمد اون جریمه

زمانه بر خورد

سرای ابوالحسن، سرای ما



علی ورامینی

آن بیمارستان به قول ما پاس داده و در اصطلاح پزشکی – بیمارستانی «فلایت» می شد. بعد از استیصال در گرفتن کمک، به ما متوسل شده بود که مگر با پادر میانی ما به این مریض در حال احتضار رسیدگی کنند. به نتیجه نرسیدن راهنمایی های تلفنی و پس زن در همه بیمارستان ها ما را کج کرد. ما متوسل شدیم که در آن آشناهایی داشتیم. مسوولانی که ابتدا با آنها مواجه شدیم از پذیرش بیمار رسا علم به اینکه او شرایط بسیار خطرناکی دارد، به شدت سر باز می زدند، با این ادعا که این بیمار ناقل است و ممکن است دیگران را هم مریض کند. (این را هم توجه داشته باشید که پزشکان همه متفالق القول می گویند تا درده به استخوان نرسد، افغانستانی ها به بیمارستان یا به قول خودشان به شفاخانه رجوع نمی کنند.) ای کاش آن پزشک جوان یاد گرفته بود و می دانست که همانقدر مسوول جان پنجاه نفر دیگر است که مسوول جان این یکی. اینها را گفتیم تا به یک جمله کلیدی در سخنان آن پزشک جوان اشاره کنم، هنگامی که او می خواست بیمار را «فلایت» دهد، گفت: «البته جان ایشان [هم] محترم است.» اگرچه این ماجرا یا مداخله رئیس محترم

تخته سیاه

تهران در آغوش هوای بهاری وزمستانی

تهران میان هوای زمستانی و بهاری گیر افتاده. در ساعاتی از روز آفتاب به آسمان پایتخت می آید و کمی بعدتر باد و باران شروع می شود. هواشناسی می گوید دمای هوا پایین آمده و این وضعیت تا آخر هفته هم ادامه دارد. روز دوشنبه بیشترین درجه هوا ۱۲ درجه و کمترین هم ۷ درجه سانتیگراد است. باران در آسمان پایتخت ادامه دارد و ترافیک همراه با آن هم از راه رسیده. در بازار ارز فعلا خبری نیست و می شود به همین ثبات چند روز اخیر امیدوار بود.

تیتز مصور | تقدیم با موشک

آنتونیو رودریگز



متن در حاشیه

زندگی عین فوتبال است



کاوه فولادی نسب

شاید آن روایت خاطره وار کوتاه را که از دکتر شریعتی نقل می کنند، شنیده باشید که می گوید وقتی دکتر کلاس پنجم بوده، همکلاسی گندای داشته که ته کلاس می نشست و برای او مظهر تمام پدیده های روز بوده، سیگار می کشیده و در آن سن وسال زن داشته). سال ها بعد یک روز، وقتی شریعتی مشغول قدم زدن با همسرش در خیابانی بود، به آن همکلاسی برمی خورد؛ حالا خود دکتر هم زن داشته، سیگاری می کشیده و کچل شده بوده. حالا حکایت ما است؛ ما که نه... من... در کودکی و نوجوانی که پرسپولیسی دواشته بودم، وقتی کسی (معمولا مسن ترهای فامیل) می گفتند «من ته پرسپولیسی ام، نه استقلالی، طرفدار تیم ملی ام، اول بهتم می پرد و بعد توی دلم شروع می کردم به ستسج میزان بلاهت آدمی که هوادار یک باشگاه درست وحسابی نیست.

حالا چند سالی است خودم هم همین طوری شده ام و گره هنوز هم وقتی پرسپولیس برای یازدهمین بار در تاریخ لیگ های ایران، آن هم برای دومین سال متوالی، قهرمان می شود، دلم نتدر می زند (در حالی که اگر این اتفاق برای استقلال یا هر تیم دیگری بیفتد، نه لیخندی به صورت تم می نشینند، نه اخمی، خوب می دانم که نمی شود اسسم را یک هوادار

info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir

آیین نامه اخلاق حرفه ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

■ **صاحب امتیاز و مدیرمسئول:** ابیاس حضرتی
■ **جانشین مدیر مسوول و رئیس شورای سیاست گذاری:** بهروز بهزادی
■ **سرمدیر :** سیدعلی میرفتاح
■ **معاون اجرایی:** حجت طهماسبی
■ **مشاور مدیر مسوول:** محمد حضرتی
■ **رئیس سازمان آگهی ها:** علی حضرتی
■ **نشانی:** خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
■ **تلفن خانه:** ۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴
■ **نمابر:** ۶۶۱۲۴۰۲۱
■ **توزیع:** نشر گستر امروز ■ **تلفن:** ۶۱۹۳۳۰۰۰
■ **چاپ:** نشر روز تاب ■ **تلفن:** ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ **اذان ظهر:** ۱۲/۴۰ ■ **غروب آفتاب:** ۱۹/۳۸ ■ **اذان مغرب:** ۱۹/۵۷ ■ **اذان صبح فردا:** ۵/۰۱ ■ **طلوع آفتاب فردا:** ۶/۲۹

کرگدن نامه

سید علی میرفتاح

چراغ از بهر تاریکی

بهرام که گور می گرفتی همه عمر/ دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟ شاید اگر قاضی مرتضوی جلوتر از اینها بیشتر به ناپایداری دنیا می اندیشید عاقبتش این نمی شد که شد. متواضعانه به همه ارباب قدرت توصیه می کنم که با خط خوش بنویسند و با لاسر خود برزند که «دایما یکسنان نباشد حال دوران» و «این میز/ نیز بگذرد». بی قدرت ها هم خوب است که نهاد نا آرام جهان را به خود یادآور شوند. یکی از کتاب های خوب و عبرت آموزی که خواندنتش را به فقیر و غنی و ضعیف و قوی پیشنهاد می کنم «فرج بعد از شدت» است. این کتاب را درست بر قضا یکی از قاضیان نامدار دوره عباسی نوشته. قضاات بر مسندندی تکیه می زنند که بیش از دیگران بی ثباتی دهر را می بینند. پزشکان هم همین طور، نه اینکه باقی صنوف چشم نشان بر این حقیقت مهیب بسته باشند، نه. عوام الناس هم اگر با چشم باز به دور و بر خود نگاه کنند خیلی زود درمی یابند که هیچ استقرار و استمراری در منصب و منزلت و ثروت و سلامت وجود ندارد. در زندگی های معمولی من و شما هم مشهود و ملموس است که «گهی زین به پشت و گهی پشت به زین». مع ذلک قضاات هر روز با وضوح بیشتری با بالا و پایین دنیا مواجهند. محکمه ها بهترین آینه تغییرات بی دربی دنیا هستند و اگر قاضی و وکیل و دادستان و محسبند انکی اهل عبرت باشند بهتر و آشکارتر از هر کس دیگری زبر و زبر شدن مداوم دنیا را درمی یابند، بلکه با گوشت و پوست خود تجربه اش می کنند. مرگ منحصرا برای همسایه نیست، زبر و زبر شدن دنیا، هم اگر جلوی چشم شما افتد قدرت از اسب می افتند و از اوج حاکمی به حضیض محکومی درمی غلغند، پس برای شما هم افتادن و در غلتیدن محتمل است؛ لذا قاضی با فراست و زیرکی چون ابوعلی محسن تنوخ مجموعه ای فراهم آورده تا بگوید هیچ شدتی نیست که فرج دربی نداشته باشد ایضا هیچ فرجی نیست که خداوند به تداومش تضمین داده باشد. خدای متعال چه از طریق وحی و چه از طریق آنچه بر زبان اولیایش جاری می شود پرده از مهم ترین سنت خلقت برداشته و ما را با این حکم ازل و ابدی آشنا کرده که «فان مع العسر یسرا، ان مع العسر یسرا».

است و عمدی و سهوی از هوشیاری می گریزد. کار اصلی انبیا تذکر است؛ همه آنها که در مکتب انبیا تربیت شده اند این ماموریت مهم را پی گرفته اند. نویسندگان و شاعران و حکیمان آنچه نوشته اند و گفته اند جز یادآوری نهاد نا آرام جهان نبوده است. حافظ بیت زبیا کم ندارد اما این بیت معروف «لا معاش چنان کن که گر بلندز پای/ فرشتات به دو دست دعا نگو دارد»، به جهات بسیاری ریاضت را بقیه است. چیزی که حافظ

هوشیار متفطن آن بود همین لغزیدن پا در

امر معاش است که معمولا «ها» در کار و بار دنیا

فراموشش می کنیم. شما هر که باشی و هر چه

باشی از همه طرف در معرض لغزشی. حتی

برصیصای علید هم بعد از آن همه تقشف بی حد

و اندازه، پایش می لغزد و با سر به زمین می خورد.

نکته اصلی اینجاست که هیچ تضمینی برای هیچ

کسی وجود ندارد. انبیا و اولیا هم با این جهت

معصومند که پیشاپیش خود را به تابیدات الهی

مویبد کرده اند. یعنی با یسادیوری مداوم گردش

عالم و تسوکل به حق و اتصال به جان جهان،

مخاطرات سقوط را از سر خود دور کرده اند...

به جهت عبرت های تاریخی ما جزو

خوش اقبال ها بوده ایم. جایی ایستاده ایم که

نه تنها سقوط شاهنشاه را زمامدار دیده ایم بلکه

فروپاشی کشورها و قدرت های بی همتا را هم

به تماشا نشستیم. این تعبیر معروف سعدی

را ما به عینه نظاره کرده ایم که «ثروت به ششی

و زیبایی به تبی» برود و رفته است؛ جلوی چشم

ما هم رفته است؛ فلذا عقل حکم می کند که چراغ

از بهر تاریکی نگه داریم و همه پل ها را پشت سر

خراب نکنیم. کسی را قضاوت نمی کنم و حالا

که باب طعن به آقای مرتضوی باز شده، در صف

طااعتان نمی ایستم اما جسارتا عرض می کنم که

اگر قاضی محکوم، جلوتر از اینها فرج بعد از شدت

را خوانده بود و اگر به چشم اعتبار بر بعد از زبر

دشتش را دیده بود امروز که از امام افتاده همه

کنجگو پیدا کردند و مشتاق مجازاتش نبودند و

دستگاه قضا را برای یافتنش تحریض نمی کردند.

من البته اخلاقا خودم و رفقایم اسرافش می کنم

که به قول خودم غم افتدادگان خویم، اما از آن

طرف به خودم و دیگران تذکر شدید و غلیظ

می دهم که زبر و زبر شدن منحصر به شخص

شخصی نامبرده نیست، آسیا به نوبت است و ما

نیز در معرض خطریم. راحت تر از آنچه فکر کنیم

محمل است که در چرخ و فلک دنیا به اسفل

برویم، یا خدا لطف کند به اعلا ی مان ببرد. این زبر

و زبر شدن ها طبیعی است و از آنها گریز و کزبری

نیست مگر به همان فرشتات به دو دست دعا...

غیر طبیعی غره شدن به دنیا و بد معامله کردن با

خلق است.

عکس نوشت

روی یکی از کانکس ها نوشته شده: «زندگی جاری است» و

روی کانکس دیگری می خوانیم: «ارانشگاه پرسیسما» مرکز تخصصی گریسم عروس و...». کانکس های دیگر هم هر کدام مخصوص یک شغل هستند؛ خیاط، آشپز، نانوا و حتی مربی مهدکودک.

هر کدام از این آدم ها یک کانکس دارند و جایی برای انجام کارهای روزانه. زندگی در سربل ذهاب با این کانکس ها تعریفی دوباره پیدا کرده، خانه ها خراب شده اند و ساختمان ها هم ویران. اما چهار ماه بعد از زلزله، شهر دوباره به تکیا و آمده و زندگی ها در کانکس ادامه دارد؛ آنقدر که فلافل فروش قدیمی هم دوباره مغازه اش را راه انداخته و «فلافل های زلزله» را به دست مردم می دهد. عکس از خبر گزاری تسنیم است.